

دوفصلنامه علمی پژوهشی سلفی پژوهی ♦ سال دهم ♦ شماره ۲۰ ♦ پاییز و زمستان ۱۴۰۳
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۳۰ ♦ تاریخ تأیید: ۱۴۰۳/۱۱/۰۳۰ ♦ صفحات: ۴۴-۲۵

نقد و بررسی قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والتکفیر» در فرآیند تکفیر

محمد علی دوست*

سیدحسن متعهد عسکری (آل مجدّد شیرازی)**

چکیده

گروه‌های تکفیری، به منظور تسریع و تسهیل فرآیند تکفیر مخالفان خود، از هرگونه ابزار و حربه‌ای بهره گرفته‌اند. در این راستا، قاعده‌ای تحت عنوان «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» را می‌توان از جمله ابداعات فکری و اعتقادی این جریان‌ها به‌شمار آورد. با واکاوی دقیق محتوای این قاعده و بررسی مبانی آن، این نتیجه حاصل می‌شود که ظواهر اعمال و رفتارهای افراد، صرفاً می‌توانند به‌عنوان مؤیداتی برای اثبات ایمان، مورد استناد قرار گیرند، حال آنکه هرگز نمی‌توان صرف تمسک به ظاهر افعال را دلیلی کافی برای نفی ایمان و خروج فرد از دایره اسلام دانست. به‌عبارت روشن‌تر، با استناد به شواهد ظاهری، تنها می‌توان شخصی را مؤمن تلقی نمود، اما به هیچ‌وجه نمی‌توان با تکیه بر همین ظواهر، حکم به کفر و خروج وی از جرگه اسلام صادر کرد. افزون بر این، قاعده مذکور با اصل مسلم فقهی «من دخل الإسلام بیقین لم یخرج منه إلا بیقین» در تعارض آشکار قرار دارد. همچنین، شایان توجه است که پیامبر مکرم اسلام ﷺ هیچ‌گاه تکفیر افراد را منوط به ظواهر رفتار و اعمال آنان ننموده‌اند؛ چنان‌که آن حضرت، مسلمانانی که صرفاً با استناد به ظواهر، دیگران را تکفیر می‌کردند، مورد مذمت و نکوهش شدید قرار می‌دادند. بر این اساس، می‌توان با قاطعیت ادعا نمود که اثبات و ترویج قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان»،

* دانش پژوه سطح چهار موسسه سراج منیر توحید. (نویسنده مسئول)

m.alidoost1370@gmail.com

** استادیار دانشکده مذاهب دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران.

alemojadded@gmail.com

به صورت مطلق و کلی، نه تنها با آموزه‌های صریح دینی در تضاد است، بلکه کارکرد عملی آن، صرفاً تسهیل فرآیند تکفیر توسط جریان‌های تکفیری و مشروعیت بخشی به اقدامات آنان می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان، تکفیر، ایمان و کفر.

مقدمه

از دیرباز تاکنون، اندیشمندان و عالمان اسلامی، به منظور نظام‌مندسازی و تسهیل درک آموزه‌های دینی، آنها را در قالب قواعد و اصول منسجمی ارائه نموده‌اند. این روش نظام‌مند، همواره مورد اقبال و توجه تمامی مذاهب و فرق اسلامی قرار گرفته است، به گونه‌ای که هر مکتب فکری، با توجه به مبانی اعتقادی و اهداف خویش، قواعد خاصی را تدوین و ترویج کرده است. در این میان، گروه‌های تکفیری نیز از این روند مستثنی نبوده و در راستای تحقق اهداف خاص خود، به طرح و تبلیغ قواعدی ویژه پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین قواعدی که این جریان‌های فکری از آن بهره برده‌اند، قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» می‌باشد.

با توجه به پیامدهای مخرب نگرش‌های تکفیری و خطر گسترش تفکرات وهابی در جامعه اسلامی، ضروری است که مبانی نظری و قواعد فکری این گروه، مورد واکاوی عمیق و نقد علمی قرار گیرد. از این رو، نوشتار حاضر با هدف روشن‌سازی زوایای پنهان این قاعده و تبیین ایرادات اساسی آن، گام برمی‌دارد تا خطاهای موجود در استدلال‌های تکفیریان را به صورت مستدل و مستند، برای مخاطبان تشریح نماید.

اگرچه جریان تکفیر در آثار و منشورات خود، این قاعده را با عبارات و بیانات مختلفی مطرح کرده‌اند، اما بر اساس پژوهش‌های دقیق و تفحص‌های علمی صورت گرفته، تاکنون نقد جامع و نظام‌مندی بر این قاعده نگاشته نشده است. این خلأ پژوهشی، اهمیت بررسی حاضر را دوچندان می‌نماید.

اقسام تکفیر

پیش از ورود به بررسی قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» و تحلیل جوانب مختلف آن، به منظور درک عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر مباحث، ضروری است که به صورت



گذرا به تبیین ماهیت تکفیر و اقسام آن پرداخته شود.

تکفیر در اصطلاح شرعی به معنای نسبت دادن کفر به اهل قبله (مسلمانان) است.^۱ این پدیده از منظر فقهی و کلامی دارای تقسیم‌بندی‌های متعددی می‌باشد. آنچه در این پژوهش مورد توجه و بررسی قرار می‌گیرد، نوع خاصی از تکفیر است که مستلزم احکام و آثار دنیوی بوده و می‌تواند موجبات بروز احکام فقهی خاصی همچون ممنوعیت نکاح، محرومیت از ارث، حکم به نجاست و حتی جواز قتل را در پی داشته باشد. در اصطلاح، این قسم از تکفیر تحت عنوان «تکفیر فقهی» شناخته می‌شود. با نگاهی جامع و با روش تحلیل عقلی مبتنی بر حصر و استقراء، می‌توان تکفیر فقهی را به دو قسم اساسی تقسیم نمود:

۱. تکفیر فقهی صحیح.

۲. تکفیر فقهی غیر صحیح.

تکفیر فقهی صحیح به مواردی اطلاق می‌شود که؛ اولاً: مناطات و شرایط تکفیر در فرد مورد نظر به طور کامل محقق شده باشد. ثانیاً: موانع تکفیر در مورد او وجود نداشته باشد. در چنین صورتی، حکم به کفر فرد شخص، صحیح و معتبر بوده و مستلزم احکام خاص شرعی خواهد بود.

در مقابل، تکفیر فقهی غیر صحیح به مواردی اشاره دارد، که بدون توجه به شرایط ضروری و با غفلت از موانع موجود، نسبت کفر به فردی داده شود.

بایسته‌ی ذکر است که منشأ پیدایش تکفیر فقهی غیر صحیح یا بر اثر فهم غلط و جهل است که قابل رفع و حل بوده؛ یا بر اثر پذیرش مبانی غلط و ضد اسلامی است که تنها در صورتی قابل رفع و حل است که آن مبانی غلط و ضد اسلامی کنار گذاشته شود. وهابیت بر اثر پذیرش مبانی غلط و ضد اسلامی، مرتکب تکفیر فقهی غیر صحیح شده است. چنانچه بر اساس دیدگاه اکثر اندیشمندان و فقهای اسلامی، جریان وهابیت مصداق بارز گروهی است که مرتکب تکفیر فقهی غیر صحیح و غیر اسلامی شده است. این جریان به صورت گسترده و بدون رعایت شرایط و موانع تکفیر، بسیاری از مسلمانان

۱. وزارة الأوقاف والشئون الإسلامية، الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲، ص ۴۷۴۸؛ فیومی، أحمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۳۵.



و مخالفان فکری خود را تکفیر نموده است. آن‌ها با خوانش انحرافی خود، گزاره‌های اسلامی را غیر اسلامی و از امور شرکی می‌دانند و بدون در نظر گرفتن شرایط و موانع تکفیر، حکم کفر مسلمانان را صادر می‌کنند. شواهد تاریخی، عملکرد و عقیده‌ی این جریان، گواه این ادعا می‌باشد.

برای نمونه، در کتاب «الدرر السنیه» که از منابع معتبر وهابی محسوب می‌شود، در مورد کفر اهل مکه چنین آمده است: پس هر کس که مشرکان حکومت ترکیه و پرستندگان قبور همچون اهل مکه و کسانی که صالحان را پرستش کرده‌اند؛ تکفیر نکنند و [همچنین کسانی را که] از توحید خدا به سوی شرک روی گردانده‌اند و سنت پیامبرش را با بدعت‌ها جایگزین ساخته‌اند [تکفیر نکنند]، خود همچون آنان کافر است.^۱

همچنین، موارد متعددی از تکفیر معتزله و اشاعره توسط این جریان مشاهده می‌شود. عبدالرحمن بن حسن بن محمد بن عبدالوهاب (نوه مؤسس وهابیت) در این زمینه می‌نویسد:

«پس اگر مشرکان یکی از نام‌های والای خداوند متعال را انکار کرده‌اند؛ نامی که از کمالات مطلق ذات ستوده‌ی او حکایت دارد، در این صورت، انکار معنای این نام و دیگر نام‌های الهی نیز به همین میزان [نوعی شرک محسوب می‌شود]. زیرا جَهْم بن صفوان و پیروان او مدعی هستند که این نام‌ها دلالتی بر صفتی قائم به ذات خداوند متعال ندارند، گروه‌هایی از معتزله، اشاعره و دیگران نیز از این عقیده پیروی کرده‌اند. به همین دلیل، بسیاری از اهل سنت آنان را تکفیر نموده‌اند»^۲

جریان فکری وهابی در موارد متعددی به صدور حکم کفر علیه عموم مسلمانان اقدام نموده است. این رویکرد افراطی به وضوح در آثار علمای این جریان قابل ردیابی است. محمد بن احمد باشمیل، از نظریه پردازان این جریان، در بیان موضع خود تصریح می‌کند:

۱. «فمن لم یکفر المشرکین من الدولة التركیة، وعباد القبور، كأهل مکه وغیرهم، ممن عبد الصالحین، وعدل عن توحید الله إلى الشریک وبدال سنة رسولہ بالبدع، فهو کافر مثلهم». (علماء نجد، الدرر السنیه، ج ۹، ص ۲۹۱).

۲. «فإذا کان المشرکون جحدوا اسماً من أسمائہ تعالی، وهو من الأسماء التي دلت علی کماله سبحانه وبحمده، فیحیث معنی هذا الاسم ونحوه من الأسماء یكون كذلك، فإن جهم بن صفوان ومن تبعه یزعمون أنها لا تدل علی صفة قائمة بالله تعالی، وتبعهم علی ذلك طوائف من المعتزلة والأشاعرة وغیرهم. فلهذا کفرهم کثیرون من أهل السنة». (ابن عبدالوهاب، عبدالرحمن، فتح المجید، ص ۴۰۱).

«از جمله امور تأسف‌بار و اندوه‌آور این است که عموم مسلمانان از میان جاهلان، معنای حقیقی عبادت را نمی‌شناسند؛ در نتیجه (از روی نادانی) آن‌را متوجه غیر خداوند متعال می‌سازند و بدین ترتیب، در دام شرکی می‌افتند که موجب خروج از اسلام می‌شود.»^۱

این‌گونه فتاوی تکفیری در نهایت به ایجاد یک دوگانه خطرناک منجر می‌شود؛ مسلمانان یا باید از عقاید و اعمال پیشین خود توبه کنند، یا با مخاطرات جدی در اموال و جان‌های خود مواجه خواهند شد.

در موارد بسیاری، تکفیرهای صادره از سوی این جریان، بدون توجه به شرایط تکفیر به همراه غفلت از موانع آن صادر شده است. از این رو، از منظر فقه اسلامی، می‌توان وهابیان را مصداق بارز مرتکبان تکفیر فقهی ناصحیح دانست. این رویکرد نه تنها با موازین شرعی در تعارض است، بلکه آثار مخرب اجتماعی و امنیتی گسترده‌ای را نیز به دنبال داشته است.

تحلیل مبانی استدلالی وهابی‌ها در اعتبار ظواهر اعمال

بررسی دقیق زبان نوشتاری، گفتاری و عملکرد جریان وهابیت نشان‌دهنده این واقعیت است که این گروه در صدور احکام شرعی، صرفاً به ظواهر اعمال توجه داشته و بر همان اساس حکم صادر می‌کنند. این رویکرد در قالب قاعده فقهی «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان»^۲ تبلور یافته است که بر اساس آن، صرف مشاهده اعمالی که به ظاهر کفری (در بسیاری از موارد حتی ظاهر کفری هم ندارد) تلقی می‌شوند، بدون توجه به نیت

۱. «ومن المؤسف المبکی أن عامة المسلمین من الجهال لا یعرفون المعنی الحقیقی للعبادة فیتوجهون بها إلی غیر الله تعالی (جهلا) فیقعون فی الشوک المخروج من الملة». (باشمیل، محمد، کیف نفهم التوحید، ص ۵).

۲. «بایسته ذکر است که مقصود از ایمان در این قاعده، همان اسلام است. در نظام‌واره فکری این گروه در صورتی که واژه‌های «اسلام» و «ایمان» به تنهایی استعمال شود، شامل اعمال ظاهری و باطنی می‌شود. به عبارت دیگر، هر یک به تنهایی شامل دیگری می‌شود؛ اما اگر این دو واژه در کنار یکدیگر به کار روند، هر یک معنای مخصوص خود را خواهد داشت؛ در این صورت، اسلام به اعمال ظاهری و ایمان به اعمال باطنی منوط می‌گردد. آن‌ها در این خصوص به قاعده «اذا اجتماعا افتراقا و اذا افتراقا اجتماعاً» ملتزم‌اند. شنقیطی، ابن عثمان، عبدالله بن محمد الطیار و دیگران، به تفصیل مذکور، قائل هستند.» در این خصوص، رک: (طویان، عبدالعزیز، جهود الشیخ محمد الامین الشنقیطی، ج ۲، ص ۵۷۳؛)

«شنقیطی در ذیل کریمه ۶۹ سوره مبارکه زخرف، موضوع رابطه اسلام و ایمان را به صورت مفصل بررسی نموده است.» (رک: شنقیطی، محمد امین، أضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، ج ۷، ص ۱۴۱؛ ابن عثمان، محمد، شرح الأربعین النوویه، ص ۶۰؛ طیار، عبدالله، أركان الإسلام، ص ۴) «با عنایت به نکته مذکور، مقصود از ایمان در قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان»، اصل اسلام می‌باشد. بدین معنا که ظاهر در اثبات اصل اسلام افراد نقش دارد.»

باطنی فرد، موجب صدور حکم تکفیر می‌گردد. مبنای وهابیت بر آن است که اگر شخصی اعمالی را که از نظر وهابیت کفر محسوب می‌شود، انجام دهد، حکم کفر او را صادر می‌کنند. آنان، هیچ‌گاه امور باطنی اشخاص و آنچه در ضمیر آنان می‌گذرد را در نظر نگرفته و فارغ از این مهم به تکفیر افراد مبادرت می‌ورزند.

عبدالمنعم مصطفی حلیمه، معروف به ابوبصیر طرطوسی در این خصوص تصریح می‌کند که اگر مانع معتبر (بدیهی است مقصود موانعی است که وهابیت معتبر می‌داند) وجود نداشته باشد، چنانچه شخص اظهار کفر کند، حکم کفر او صادر و اگر اظهار ایمان کند، حکم ایمان او صادر می‌گردد؛ بدون این‌که باطن و ضمیر آن شخص مورد توجه قرار گیرد.^۱

وی در کتاب دیگرش می‌نگارد: همان‌گونه که بر اساس ظاهر و بدون این‌که نیاز به تتبع از باطن باشد، حکم به ایمان (=اسلام) اشخاص می‌شود، بر اساس ظاهر، حکم بر کفر فرد نیز می‌شود.^۲

حدوشی نیز قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» را در کتاب خویش بازتاب داده است.^۳ این قاعده را می‌توان با تعابیر مختلف در سایر متون و آثار تکفیری‌ها مشاهده نمود.

عبدالحکیم حسان نیز بخشی از کتاب خویش را به موضوع وجوب حکم بر اساس ظاهر اختصاص داده است. او معتقد است احکام دنیوی بر اساس ظواهر جاری می‌شود. هرچند که نیت‌ها و مقاصد در تغییر احکام مؤثر است، اما به‌عنوان اولی، احکام بر اساس ظواهر جاری می‌گردد.^۴

۱. «أن المرء يحكم عليه بالكفر أو الإيمان بناءً على ظاهره؛ فإن أظهر الكفر -من غير مانع شرعي معتبر- يحكم عليه بالكفر، وإن أظهر الإيمان يحكم عليه بالإيمان من دون أن نتبع باطنه، أو نسأل عن حقيقة ما وقر في قلبه.» (حلیمه، عبدالمنعم مصطفی، قواعد فی التکفیر، ص ۱۱۵).

۲. «فكما أننا نحكم على المرء بالإيمان من خلال ظاهره، كذلك نحكم عليه بالكفر من خلال ظاهره ومن دون أن نتبع الباطن ونشق عن القلوب والبطون.» (همو، تنبيه الغافلین، ص ۲۶).

۳. «القاعدة الرابعة من قواعد التکفیر: (اغْتِبَاؤُ الظَّاهِرِ فِي الكُفْرِ وَالْإِيمَانِ): وَمُظْهَرُ الكُفْرِ مَقْرُونٌ بِصَاحِبِهِ... حَتْمًا كُمُظْهَرِ إِيْمَانٍ إِلَيْهِ نُمِي» (حدوشی، أبی الفضل، کیف نفهم عقیدتک بدون معلم، ص ۷۶).

۴. «أن أحكام الدنيا إنما تجري على الظاهر، وإن كانت المقاصد والنيات مؤثرة فيها، ولكن بالاعتبار الأول فالحکم لما يظهر.» (حسان، أبو عمرو عبدالحکیم، التبیان فی أهم مسائل الکفر والایمان، ص ۱۷۴).

فضیل الکردی که از طرفداران داعش محسوب می‌شود، معتقد است که ظاهر افراد، حاکی از باطن آنان می‌باشد. بنابراین در صورتی که فعل کفری از شخصی صادر شود، به این معنا است که او در باطن و حقیقت کافر بوده است. در حقیقت وی معتقد به تلازم بین ظاهر و باطن است.^۱

بایسته توجه است که قاعده مذکور دو جهت ایمان و کفر را ثابت می‌کند. به این معنا که با تکیه بر ظواهر افعال و گفتار، از طرفی ایمان و از طرف دیگر کفر افراد ثابت می‌گردد.

دلایل ارائه شده توسط جریان فکری وهابیت برای توجیه و مشروعیت بخشی به قاعده مذکور را می‌توان به دو دسته قرآنی و روایی تقسیم نمود که به شرح زیر مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) دلایل قرآنی

دلایل قرآنی که وهابیت برای قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» بیان کرده است به شرح ذیل است.

۱. آیه ۳۱ سوره هود:

﴿وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾^۲

(و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا نزد من است، نه غیب را می‌دانم، نمی‌گویم که من فرشته‌ام و به کسانی که چشمانتان آنان را خوار می‌شمارد، نمی‌گویم که خدا هرگز خیری به آنان نخواهد داد. خدا به آن چه در درونشان است آگاه‌تر است. اگر چنین [ادعاهایی] کنم، بی‌گمان از ستمکاران خواهم بود.)

وجه استدلال وهابی‌ها: ابو عمرو و عبدالحکیم حسان در تفسیر این کریمه می‌نویسد:

«بی‌گمان پیامبر خدا ﷺ در این کریمه، حکم [خویش] را بر پایه ظاهر ایمان افراد استوار ساخته است و علم به آن چه در درونشان نهفته است را به

۱. فضیل الکردی، حقیقت و مسائل و ارکان ایمان از دیدگاه اهل سنت و جماعت، صص ۷۷-۸۱.

۲. سوره هود، آیه ۳۱.

عالم به رازها واگذارده است. و [همچنین] بیان کرده که اگر بر خلاف ظاهر حکم کند، در آن صورت از ستمکاران خواهد بود.^۱

بر اساس این تفسیر، در کریمه مذکور برای اثبات ایمان افراد به ظاهر اعمال استناد شده است.

نقد استدلال مذکور:

هرچند می‌توان از ظواهر برای اثبات ایمان استفاده نمود، اما در حوزه تکفیر نمی‌توان صرفاً به ظواهر اکتفا کرد و بر همان اساس حکم صادر نمود. شاهد این مدعا عملکرد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جریان اسامه است.^۲ افزون بر نکته فوق، دلیل مذکور اخص از مدعا است. زیرا این آیه صرفاً بیانگر اثبات ایمان با تکیه بر ظواهر است و دلالتی بر اثبات کفر به وسیله ظاهر ندارد. بنابراین ادعا عام و دلیل ارائه شده خاص می‌باشد.

۲. آیه ۳۶ سوره اسراء:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۳

(و آن چه را علم نداری، پیروی مکن که همانا گوش و چشم و دل، همه‌ی این‌ها بازخواست خواهند شد.)

وجه استدلال وهابی‌ها: این گروه معتقدند خداوند سبحان در این کریمه از عمل بدون یقین نهی فرموده است. از آن جا که انسان‌ها قادر به شناخت قلب و باطن دیگران نیستند و تنها خداوند عزوجل به اسرار و نیت باطنی افراد آگاه است، بنابراین نمی‌توان حکم به اسلام یا کفر افراد را منوط به علم به باطن آنان دانست، چرا که چنین علمی برای بشر میسر نیست. در نتیجه، پیوند زدن حکم اسلام و کفر به باطن افراد، عمل بر اساس غیر علم خواهد بود.^۴

نقد این استدلال:

۱. «فقد رتب نبي الله الحكيم في هذه الآية على ظاهر إيمانهم، ورد علم ما في أنفسهم إلى العالم بالسرائر المنفرد بعلم ذات الصدور وعلم ما في النفوس، وبين أنه إن حكم بغير الظاهر فهو حينئذ من الظالمين». (حسان، أبو عمرو عبدالحكيم، التبيان في أهم مسائل الكفر والإيمان، ص ۱۶۹)

۲. با توجه به این که جریان اسامه در ادامه به تفصیل بیان می‌گردد؛ به دلیل جلوگیری از اطاله کلام، از ذکر دوباره آن خودداری می‌شود.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۴. حسان، أبو عمرو عبدالحكيم، التبيان في أهم مسائل الكفر والإيمان، ص ۱۶۹.

وهابیت و تکفیری‌ها ادعا می‌کنند برای جلوگیری از صدور حکم بدون علم بایسته است، بر اساس ظواهر حکم کرد؛ درحالی‌که صدور حکم بر اساس صرف ظواهر و بدون توجه به سایر ابعاد، قطعاً حکم بر اساس غیر علم خواهد بود. زیرا در امور غیر مجمع‌علیه، هر مذهب بر اساس خوانشی که از مسایل دینی دارد، عمل کرده و چه بسا انجام یک عمل بر اساس خوانش مذهبی موجب کفر باشد، اما همان عمل بر اساس ادله‌ای که مذهب دیگر ارایه می‌کند، کفر نباشد و عامل با تکیه بر آن ادله به انجام فعل مبادرت کرده است. به این دلیل است که اندیشمندان اسلامی تکفیر را تنها در امور مجمع‌علیه جایز می‌دانند.^۱ افزون بر نکته مذکور، باید توجه داشت که اخذ به ظاهر، علم‌آور و یقین‌آور نیست و در کریمه مذکور از عمل بدون یقین نهی شده است.

ب) دلایل روایی

دلایل روایی که وهابیت و تکفیری‌ها برای قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» بیان کرده‌اند، به شرح ذیل است. با توجه به این‌که ادله روایی ارائه‌شده برای قاعده مذکور، همگی از یک نوع هستند، نقد ادله به صورت کلی در پایان مطرح خواهد شد و هر دلیل به تنهایی مورد نقد قرار نمی‌گیرد.

حدیث نخست:

همانا رسول خدا ﷺ فرمود: مأمور شده‌ام که با مردم بجنگم تا شهادت دهند که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد ﷺ فرستاده‌ی خداست، نماز را برپا دارند و زکات بپردازند. پس هرگاه چنین کنند، خون و مالشان مصون داشته می‌شود، مگر به حق اسلام [که مواردی مانند قصاص و حدود است] و حسابشان با خداست.^۲

وجه استدلال آن است که تمام اموری که اسلام بدان منوط شده است، از امور ظاهری است؛ پس فردی که این امور را در ظاهر انجام دهد، محکوم به اسلام می‌شود. با توجه به این‌که کفر نقطه‌ی مقابل اسلام است، اگر کسی اموری که ظاهر کفری دارند

۱. اقوال فقها در بخش عدم وجود مانع، در همین مقاله بیان خواهد شد.

۲. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «أُمِرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيَقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الْإِسْلَامِ، وَحَسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ.» (بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۲، ح ۲۵).



را انجام دهد، محکوم به کفر می شود.^۱

حدیث دوم:

رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس نمازهای ما را به جای آورد و به قبله‌ی ما روی کند و از ذبیحه‌ی ما بخورد، پس او همان مسلمانی است که ذمه‌ی خدا و ذمه‌ی رسولش شامل حال اوست.»^۲

وجه استدلال این‌گونه است که حکم به اسلام منوط به اعمال ظاهری شده است؛ کفر نیز منوط به اعمال ظاهری خواهد بود.^۳

حدیث سوم:

راوی گوید: «رسول خدا ﷺ ما را در یک گروه نظامی اعزام کرد. صبحگاهان به قبله‌ی «حُرَقَات» از طایفه‌ی جُهینه حمله بردیم. مردی را تعقیب کردم که ناگهان گفت: «لا إله إلا الله!»؛ اما من او را با نیزه زدم. پس از این کار، در دلم احساس ناراحتی کردم و ماجرا را به پیامبر ﷺ گزارش دادم. رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا او لا إله إلا الله گفت و تو او را کشتی؟» گفتم: ای رسول خدا! او فقط از ترس سلاح این کلمه را گفت. پیامبر ﷺ فرمود: «چرا سینه‌اش را نشکافتی تا بفهمی آیا از روی ترس گفته یا نه؟!»^۴

وجه استدلال بر این استوار است که عملکرد صحابی پیامبر اکرم ﷺ گواه بر آن است که احکام مبتنی بر ظواهر هستند.^۵

حدیث چهارم:

مقداد بن عمرو کندی که هم‌پیمان بنی‌زهره بود و از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر به

۱. «وهذه أركان جميعها ظاهرة للعيان مسموعة بالأذان - وهي من خصوصيات الجوارح الظاهرة دون الباطن - فمن أتى بها

حُكْم بِإِسْلَامِهِ، وَعَصَمَ دَمَهُ وَمَالَهُ، وَعَوْمَلَ مَعَامِلَةَ الْمُسْلِمِينَ.» (حليمة، عبدالمنعم مصطفى، قواعد في التكفير، ص ۱۶۷).

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبَلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ.» (بخاری، محمد، صحيح البخاری، ج ۱، ص ۸۷، ح ۳۹۱).

۳. «فالحديث فيه أن من أتى بهذه الأعمال الظاهرة حُكْمٌ بِإِسْلَامِهِ وَلَا بَد... له ذمة الله وذمة رسوله» (حليمة، عبدالمنعم مصطفى، قواعد في التكفير، ص ۱۶۸).

۴. «... عن أسامة بن زيد قال بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ فِي سَرِيَّةٍ فَصَبَحْنَا الْحُرَقَاتَ مِنْ جُهَيْنَةَ فَأَذْرَكْتُ رَجُلًا فَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَطَعْنَتْهُ فَوَقَعَ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ فَذَكَرْتُهُ لِلنَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ أَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَقَتَلْتَهُ قَالَ قُلْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفًا مِنَ السَّلَاحِ قَالَ أَفَلَا شَفَقْتَ عَن قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لَا» (نیشابوری، مسلم، صحيح مسلم، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۵۸).

۵. «فإن ذلك يقضي منه أن يكفي بالحكم على الظاهر» (حليمة، عبدالمنعم مصطفى، قواعد في التكفير، ص ۱۶۸).

همراه رسول خدا ﷺ محسوب می‌شد، روایت کرده است که به پیامبر ﷺ عرض کرد: «فرض کنيد با مردی از کفار روبه‌رو شدم و با او جنگیدم. او با شمشیر به یکی از دستانم ضربه زد و آن را قطع کرد، سپس به درختی پناه برد و گفت: به خدا اسلام آوردم! آیا پس از گفتن این جمله، او را بکشم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: او را نکش. مقداد عرض کرد: ای رسول خدا! او دست مرا قطع کرد و پس از آن این سخن را گفت! پیامبر ﷺ فرمودند: او را مکش، زیرا اگر او را بکشی، او در جایگاهی مشابه جایگاه تو پیش از کشتنش خواهد بود و تو در جایگاهی مشابه جایگاه او پیش از گفتن آن کلمه [شهادتین] خواهی بود.^۱

وجه استدلال این چنین است که به صرف بیان لا اله الا الله، حکم به اسلام افراد می‌شود. لذا انجام امور منافی لا اله الا الله نیز سبب حکم به کفر افراد خواهد شد.

نقد دلیل‌های روایی قاعده‌ی «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» دلایل روایی که وهابیت و تکفیری‌ها برای اثبات قاعده‌ی «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» بیان کرده‌اند، با اشکالات متعدد روبه‌رو است.

الف) اخص بودن دلیل از مدعا

چنانچه پیشتر بیان شد، این قاعده دارای دو وجه متمایز است: از یک سو به اثبات ایمان و از سوی دیگر به اثبات کفر می‌پردازد. با بررسی دقیق احادیث مورد استناد طرفداران این قاعده، به‌وضوح می‌توان دریافت که ظواهر اعمال صرفاً در اثبات ایمان کاربرد دارد و نمی‌توان آن را به‌عنوان دلیلی جامع برای تکفیر افراد در همه موارد به‌کار برد. پایه‌گذاران این قاعده، تنها به احادیثی استناد می‌کنند که صرفاً جنبه مثبت قاعده (یعنی اثبات ایمان از طریق ظاهر) را تأیید می‌نماید، درحالی‌که هیچ دلالتی بر جنبه منفی آن (یعنی اثبات کفر از طریق ظاهر) ندارد.

۱. «حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي شَهَابٍ، عَنْ عَمِّهِ، قَالَ: أَخْبَرَنِي عَطَاءُ بْنُ يَزِيدَ اللَّيْثِيُّ ثُمَّ الْجُنْدَعِيُّ، أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَدِيٍّ بْنِ الْخَيْبَرِ أَخْبَرَهُ، أَنَّ الْمُقَدَّادَ بْنَ عَمْرٍو الْكِنْدِيَّ، وَكَانَ حَلِيفًا لِبَنِي زُهْرَةَ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبَرَهُ: أَنَّهُ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقِيتُ رَجُلًا مِنَ الْكُفَّارِ فَاقْتُلْتُنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيْ بِالسَّيْفِ فَقَطَعَهَا، ثُمَّ لَادَ مِنِّي بِسُحْرَةٍ، فَقَالَ: أَسَلَّمْتُ لَكَ، أَفَقُتْلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَعْدَ أَنْ قَالَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَا تَقْتُلُهُ» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ قَطَعَ إِحْدَى يَدَيْ، ثُمَّ قَالَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا قَطَعَهَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: «لَا تَقْتُلُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِكَ قَبْلَ أَنْ تَقْتُلَهُ، وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ الَّتِي قَالَ» (بخاری، محمد، صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۰۹، ح ۴۰۱۹).

روایت اول به صراحت در مورد اعتبار ظاهر در اثبات ایمان سخن می‌گوید. بر این اساس، اگر افراد در ظاهر، شهادتین را بر زبان آورند، نماز برپا دارند و زکات پرداخت کنند، احکام اسلام بر آنان جاری می‌شود.

روایت دوم نیز معیار اجرای احکام اسلام بر افراد را بیان می‌کند. همچنین روایات سوم و چهارم صرفاً بر اعتبار ظاهر در اسلام دلالت دارند و در مورد تکفیر، بیان و دلالتی ندارند. بنابراین تمام احادیثی که وهابیت برای اثبات این قاعده ارائه می‌کنند، تنها بر مسلمان بودن افراد اظهار کننده اسلام دلالت دارند و هیچ‌یک بر کافر بودن افراد مظهر کفر دلالتی ندارند. به عبارت دیگر، این ادله اخص از مدعای شمولی تکفیری‌ها است.

ب) تقابل قاعده اعتبار الظاهر با کلام ابن تیمیه

علاوه بر اینکه احادیث نقشی در اثبات کفر صرفاً بر اساس ظاهر ندارند، نظر ابن تیمیه که از علمای مورد اعتماد تکفیری‌ها است، نیز در تقابل مستقیم با طرفداران این قاعده قرار دارد. وی تصریح می‌کند که به اتفاق تمامی اندیشمندان اسلامی، اگر کافر حربی به هنگام مواجهه با شمشیر مسلمانان، اظهار اسلام نماید، اسلام او پذیرفته می‌شود؛ حتی اگر قراین و شواهد نشان دهد که وی در باطن اسلام نیاورده است. ابن تیمیه برای اثبات این دیدگاه به مجموعه‌ای از روایات نبوی استناد می‌کند که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است؛

ابوسعید خدری روایت می‌کند: «علی بن ابی طالب رضی الله عنه از یمن برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقداری طلای خام که هنوز از خاکش جدا نشده بود، در پوستی دباغی شده فرستاد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را میان چهار نفر تقسیم نمود: عُبَیْنَةُ بن حِصْن، اقرع بن حابس، زید الخیل و چهارمین نفر یا عَلَمَةُ بن عَلَاثه بود یا عامر بن طُقَیل. یکی از اصحاب گفت: ما از این افراد سزاوارتر به این طلا بودیم. این سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. فرمود: آیا به من اطمینان ندارید؟ درحالی‌که من امین کسی هستم که در آسمان است. اخبار آسمان صبح و شام به من می‌رسد. در این هنگام مردی با چشمانی گودرفته، استخوان‌های برجسته صورت، پیشانی بلند، ریش انبوه، سر تراشیده و لباس بالا زده برخاست و گفت: ای رسول خدا! از خدا بترس! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: وای بر تو! آیا من سزاوارترین مردم

روی زمین به تقوا نیستم؟! سپس آن مرد رفت. خالد بن ولید گفت: ای رسول خدا! آیا گردنش را نزنم؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: نه، شاید او نمازگزار باشد. خالد گفت: چه بسیار نمازگزارانی که با زبان چیزی می‌گویند که در دل ندارند. رسول خدا ﷺ فرمودند: من مأمور نشده‌ام که دل‌های مردم را بشکافم [و از اسرار نهانشان آگاه شوم] یا درویشان را بیرون آورم [و نیاتشان را بررسی کنم].^۱

همچنین پیامبر اکرم ﷺ گروهی نظامی را اعزام نمود. آنان با مردی از فدک به نام "مرداس بن عمرو" مواجه شدند که گوسفندانی داشت. هنگامی که حضور گروه نظامی را احساس کرد، با گوسفندانش به سوی کوه گریخت. سپس به سوی آنان بازگشت و گفت: السلام علیکم، من مؤمن هستم. اسامه بن زید درحالی که مرداس شهادتین می‌گفت به سوی او حمله کرد و او را به قتل رساند و اموال و گوسفندانش را به غنیمت گرفت. هنگامی که به نزد پیامبر ﷺ بازگشتند، حضرت به اسامه فرمود: آیا مردی را کشتی که لا إله إلا الله می‌گفت؟ اسامه پاسخ داد: او فقط برای در امان ماندن از قتل و حفظ جان و مالش اسلام آورده بود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: چرا قلبش را نشکافتی؟! [تا از نیتش آگاه شوی].^۲

ابن تیمیه با استفاده از دو روایت مذکور در صدد اثبات این نکته است که هرچند از حال اشخاص، استشمام کفر شود، ولی صدور حکم و تکفیر صرفاً بر اساس ظاهر امکان‌پذیر نیست.^۳ خلاصه آن‌که، کلام ابن تیمیه، استظهار در آن دارد که "ظاهر" تنها در

۱. «سمعت أبا سعيد الخدري، يقول: بعث علي بن أبي طالب إلى رسول الله ﷺ من اليمن، بذهبة في أديم مقروظ لم تحصل من ترابها، قال: فقسما بين أربعة نفر: بين عيينة بن حصن، والأقرع بن حابس، وزيد الخيل، والرابع إما علقمة بن علاثة، وإما عامر بن الطفيل، فقال رجل من أصحابه: كنا نحن أحق بهذا من هؤلاء، قال: فبلغ ذلك النبي ﷺ، فقال: «ألا تأمنوني؟ وأنا أمين من في السماء، يأتيني خير السماء صباحا ومساء» قال: فقام رجل غائر العينين، مشرف الوجنتين، ناشز الجبهة، كثر اللحية، محلوق الرأس، مشمر الإزار، فقال: يا رسول الله، اتق الله، فقال: «ويلك أولست أحق أهل الأرض أن يتقي الله» قال: ثم ولي الرجل، فقال خالد بن الوليد: يا رسول الله، ألا أضرب عنقه؟ فقال: «لا، لعله أن يكون يصلي» قال خالد: وكم من مصل يقول بلسانه ما ليس في قلبه، فقال رسول الله ﷺ: إني لم أؤمر أن أنقب عن قلوب الناس، ولا أشق بطونهم...» (نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۴۲).

۲. «أن النبي بعث سرية، فلحقوا رجلا يقال له: مرداس بن عمرو من فدك، له غنيمات، فانحاز بها إلى الجبل لما أحس بالسرية، ثم تقدم إليهم، فقال: السلام عليكم أنا مؤمن، فبادر إليه أسامة بن زيد وهو يقول: لا إله إلا الله، وقتله، وأخذ سلبه، والغنيمات التي له، فلما رجعوا إلى النبي قال لأسامة: أقتلت رجلا يقول: لا إله إلا الله، فقال: إنه إنما أسلم متعوذاً، وقال: إنما أسلم، ليحرز نفسه وقاله، فقال هلا شقت عن قلبه» (طبري، محمد، جامع البيان، ج ۹، صص ۷۸-۷۹).

۳. ابن تیمیه، احمد، الصارم المسلول، ج ۱، ص ۳۳۶.

حکم کردن به ایمان کاربرد دارد و از طرف دیگر، هر چند ظاهر حال اشخاص اقتضای کفر را داشته باشد، نمی‌توان به آن عمل کرد. بنابراین، قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» با دیدگاه ابن تیمیه در تقابل است.

ج) تعارض قاعده «اعتبار الظاهر» با قاعده «من دخل الاسلام یقین لم یخرج منه الا یقین»

علاوه بر اشکالات پیشین، قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» با قاعده «من دخل الإسلام یقین لم یخرج منه إلا یقین»^۱ در تعارض آشکار قرار دارد. این قاعده فقهی به صراحت بیان می‌دارد همان‌گونه که ورود به اسلام نیازمند یقین است، خروج از آن نیز تنها با دلیل یقینی و قطعی ممکن می‌باشد. به عنوان مثال مصادیقی همچون سب الله یا سب النبی ﷺ که با اختیار کامل و بدون وجود موانعی همچون اکراه یا اضطرار صورت پذیرد، می‌تواند به عنوان دلایل یقینی خروج از اسلام محسوب گردد. لکن، صرف استناد به ظواهر اعمال در موارد غیر اجماعی هرگز نمی‌تواند به عنوان دلیل یقینی برای تکفیر مورد استناد قرار گیرد.

نکته حائز اهمیت آن است که همان‌گونه که در مباحث پیشین اشاره شد، ظواهر اعمال اگرچه می‌تواند دلیلی قطعی برای اثبات اسلام افراد محسوب شود، اما هرگز به تنهایی نمی‌تواند دلیلی یقینی برای خروج از اسلام تلقی گردد. این تمایز اساسی میان کارکرد ظواهر در اثبات اسلام و نفی آن، از اصول مسلم فقهی به شمار می‌آید.

د) مستندات روایی ناقض قاعده اعتبار الظاهر

علاوه بر مباحث نظری مطرح شده، در منابع معتبر روایی، شواهد متعددی وجود دارد که به صراحت با مبانی قاعده اعتبار الظاهر فی الکفر در تعارض است. در ذیل به برخی از روایات اشاره می‌شود.

۱) روایت اسامه بن زید؛ این واقعه تاریخی به خوبی نشان می‌دهد که اتکای صرف به ظاهر در صدور حکم تکفیر، مورد تأیید پیامبر اکرم ﷺ نبوده است. در این حادثه، اسامه بن زید با استناد به ظاهر امر، فرد تازه‌مسلمان را که از روی ترس اظهار اسلام

۱. ابن بطلال، علی، شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۸۵.

کرده بود، به قتل رساند. ظاهر حال آن فرد نشان می‌داد که وی همچنان بر کفر خود باقی است. اما پیامبر اکرم ﷺ به شدت اسامه را به دلیل تکیه بر ظاهر در صدور حکم تکفیر مورد عتاب قرار دادند.^۱

این واقعه تاریخی به وضوح نشان می‌دهد که:

اولاً: ظواهر اعمال نمی‌تواند معیار قطعی برای تشخیص کفر باشد.

ثانیاً: پیامبر اکرم ﷺ به شدت با رویکرد ظاهرگرایانه در مسائل تکفیر مخالف بوده‌اند.

ثالثاً: معیارهای تکفیر باید فراتر از ظواهر و مبتنی بر یقین باشد.

۲) در صحیح مسلم چنین نقل شده است که فردی، پیامبر اکرم ﷺ را به رعایت تقوا توصیه کرد. در پی این گفتار، خالد بن ولید در صدد قتل آن فرد برآمد اما پیامبر رحمت ﷺ از این کار ممانعت فرمود.^۲

بررسی این واقعه تاریخی نشانگر نکات عمیق فقهی و کلامی در موضوع تکفیر است. از منظر ظاهری، هنگامی که فردی به شخص پیامبر اسلام ﷺ - که به اجماع مسلمانان در اوج تقوا قرار دارد - توصیه به رعایت تقوا می‌نماید، این اقدام حاکی از آن است که وی پیامبر را فاقد تقوا می‌پندارد. این برداشت ظاهری به دو دلیل قابل تأمل است:

۱. ماهیت توصیه اخلاقی: اساساً توصیه به تقوا زمانی معنا دارد که گوینده، مخاطب را نیازمند رعایت تقوا بداند.

۲. لوازم اعتقادی: اعتقاد به بی‌تقوایی پیامبر اکرم ﷺ مستلزم کفر است، چرا که از ضروریات دین، تقوای کامل پیامبر اسلام می‌باشد.

بر این اساس، ظاهر فعل این فرد حاکی از ارتکاب کفر است. همین ظاهرگرایی باعث شد خالد بن ولید قصد قتل وی را داشته باشد. اما پیامبر اکرم ﷺ با منع خالد از این اقدام، به جامعه اسلامی آموختند که:

۱. ظواهر اعمال نمی‌تواند ملاک قطعی برای حکم به کفر باشد؛

۱. نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۷۴۲.

۲. باید به نیت باطنی و احتمالات دیگر توجه نمود؛

۳. احکام تکفیر نیازمند بررسی همه جانبه است.

با تدقیق نظر می‌توان دریافت که ظاهر فعل در غیر اجماعیات، سنجه و ملاکی ناصحیح در تعیین کفر افراد است. بنابراین، برای تکفیر، نمی‌توان صرفاً به ظاهر بسنده کرد، بلکه باید تمام ابعاد را مورد نظر قرار داد و ظاهرانگاری، هم برخلاف آموزه‌های روایی و هم برخلاف نظر اندیشمندان جهان اسلام است.

عدم وجود مانع در تکفیر

وهایی‌ها و تکفیری‌ها، برای رهایی از اتهام تکفیری بودن، عدم وجود موانع تکفیر را در این قاعده لحاظ کرده‌اند. آنان معتقدند که ظواهر در مواردی گویای کفر است که مانعی برای صدور حکم کفر وجود نداشته باشد.^۱

این راهکار نیز موجب خروج این گروه‌ها از تکفیری بودن نمی‌شود؛ چرا که برای خروج از اسلام و حکم بر کفر فرد، نه تنها باید عدم موانع را در نظر گرفت، بلکه چنان که عالمان اسلامی بیان کرده‌اند؛ عمل کفری باید از مسائلی باشد که میان مذاهب اسلامی مورد اختلاف نظر نباشد. احمد بن حنبل معتقد است کفرٍ مخرج عن الملة زمانی محقق می‌شود که در امور غیر اختلافی باشد. شالنجی روایت کرده که از احمد بن حنبل درباره تفسیر ابن عباس از آیه «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»^۲ سؤال کرد، این کفر چیست؟ وی پاسخ داد:

«این کفری است که شخص را از ملت اسلام خارج نمی‌کند، همان‌گونه که ایمان دارای مراتب است (بعضی از آن بدون بعضی دیگر ممکن است)، کفر نیز چنین است تا زمانی که امری قطعی و غیرقابل اختلاف در کفر محقق شود.»^۳

ابوبکر باقلانی نیز تکفیر را منحصرأً در مسائل اجماعی و اموری که تنها از کفار صادر می‌شود، جایز می‌داند. تقی الدین سبکی عقیده باقلانی را چنین نقل می‌کند:

۱. «فإن أظهر الكفر من غير مانع شرعي معتبر يحكم عليه بالكفر» (حلیمة، عبدالمنعم مصطفی، قواعد فی التکفیر، ص ۱۶۷).

۲. سوره مائده، آیه ۴۴.

۳. ابن تیمیه، احمد، الامان، ص ۱۹۹؛ مروزی، محمد، تعظیم قدر الصلاة، ج ۲، ص ۵۲۶.

«کفر نسبت به خداوند به معنای انکار وجود اوست و هیچ‌کس به صرف یک سخن یا عقیده‌ای تکفیر نمی‌شود، مگر آن‌که مسلمانان اجماع کنند، چنین چیزی جز از کافر صادر نمی‌شود و دلیلی قطعی بر این امر وجود داشته باشد، آنگاه می‌توان او را کافر شمرد.^۱»

ابن حزم نیز بر این باور است که خروج از اسلام تنها با اجماع یا نص محقق می‌شود. وی چنین اظهار می‌دارد:

«حق آن است که اگر اسلام برای فردی ثابت شود، از آن خارج نمی‌شود مگر به سبب نص خاص یا امری که کفر بودن آن به اجماع مسلمانان ثابت است. اما صرف ادعا و افتراء، موجب خروج از اسلام نمی‌شود.^۲»

ابن بطال معتقد است خروج اشخاص از اسلام تنها با امور یقینی محقق می‌شود.^۳ ابن‌عبدالبر نیز مدعی است، علما اجماع دارند فرد تنها در صورتی تکفیر می‌شود که دلیل قطعی غیر قابل انصراف بر کفر او اقامه شود.^۴

قاضی عیاض معتقد است شخص، در صورتی کافر قلمداد می‌گردد که اعمالی را مرتکب شود که مسلمانان اجماع دارند آن اعمال تنها از کفار صادر می‌شود. او در این راستا چنین می‌نگارد:

«ما به هر عملی تکفیر می‌کنیم که مسلمانان اتفاق نظر دارند که چنین عملی فقط از کافر سر می‌زند؛ حتی اگر انجام‌دهنده‌ی آن به زبان اظهار اسلام کند ولی در عین حال آن عمل را انجام دهد؛ مانند سجده کردن برای بت، خورشید، ماه، صلیب یا آتش، رفت‌وآمد به کلیساها و عبادتگاه‌های اهل آن، تشبیه به آنان در پوشش، همچون بستن زنار و تراشیدن فرق سر. زیرا مسلمانان اتفاق نظر دارند که این افعال تنها از کافر صادر می‌شود و این اعمال نشانه‌ای بر کفر هستند.^۵»

با توجه به تفاسیل فوق، برای تکفیر افراد علاوه بر در نظر داشتن موانع تکفیر، باید جنس عمل به‌گونه‌ای باشد که به اجماع امت اسلامی، عملی کفری محسوب شود. به تعبیر دیگر، نمی‌توان در تمام افعال، ظاهر را ملاک صدور حکم دانست؛ بلکه باید میان

۱. سبکی، تقی‌الدین، فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۷۸.

۲. آندلسی، ابن حزم، الفصل فی الملل والأهواء والنحل، ج ۳، ص ۱۳۸.

۳. ابن‌بطال، علی، شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۵۸۵.

۴. رک: ابن‌عبدالبر، یوسف، التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، ج ۱۷، ص ۲۲.

۵. قاضی عیاض، عیاض بن موسی، الشفا بتعریف حقوق المصطفی، ج ۲، ص ۲۸۷.



افعال اجماعی و غیر اجماعی تفکیک نمود. در افعالی که به صورت اجماعی، فاعل آن مرتکب کفر شده است، در صورت نبود موانع تکفیر، می توان ظاهر را دلیل بر کافر بودن شخص دانست؛ اما در موارد دیگر، ظاهر در اثبات کفر و صدور حکم تکفیر اشخاص هیچ دلالتی نخواهد داشت.

نتیجه گیری

بر مبنای یافته های این پژوهش که در بخش های پیشین به تفصیل مورد بررسی قرار گرفت، می توان به نتایج ذیل دست یافت:

۱. وهابیت و تکفیری ها با استناد به قاعده «اعتبار الظاهر فی الکفر والایمان» معتقدند اگر فردی - بدون وجود موانع تکفیر - عملی را که به ظاهر کفری محسوب می شود مرتکب گردد، بدون توجه به امور باطنی و نیت درونی وی، می توان حکم کفر او را صادر نمود.

۲. این جریان برای مشروعیت بخشیدن دیدگاه خود، به مجموعه ای از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی استناد می نماید که عمدتاً درباره اثبات ایمان از طریق ظواهر است.

۳. این دیدگاه از چند جهت مورد نقد جدی قرار دارد:

(الف) عدم تناسب دلالتی:

آیات و احادیث مورد استناد تکفیری ها صرفاً بر کفایت ظواهر در اثبات ایمان دلالت دارد و هیچ گونه دلالتی بر اثبات کفر از طریق ظواهر ندارد.

(ب) تعارض با قواعد مسلم فقهی:

این قاعده با قاعده فقهی «من دخل الإسلام بیقین لم یخرج منه إلا بیقین» در تضاد آشکار است.

(ج) مخالفت با سنت نبوی:

روایات متعددی - از جمله ماجرای اسامه بن زید - نشان می دهد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به شدت با تکیه بر ظواهر در صدور احکام کفر مخالف بوده اند.

۴. نقد رویکرد ظاهری در تکفیر:

تکفیری‌ها برای تبرئه خود از اتهام افراط‌گرایی، شرط عدم وجود موانع تکفیر را در قاعده خود گنجانده‌اند. اما باید توجه داشت که صرف نبود موانع برای تکفیر کافی نیست، چرا که بر اساس دیدگاه علمای اسلام، برای تکفیر لازم است که در فهم امت اسلامی، آن عمل به اتفاق آرا کفری محسوب شود.



فهرست منابع

١. ابن بطال، علي، شرح صحيح البخاري، عربستان: مكتبة الرشد، چاپ دوم، ٢٠٠٣م.
٢. ابن تيميه، احمد، الايمان، تحقيق: محمدناصر الدين الألباني، عمان: المكتب الإسلامي، چاپ پنجم، ١٩٩٦م.
٣. ابن تيميه، احمد، الصارم المسلول على شاتم الرسول، بيروت: دار ابن حزم، چاپ اول، ١٤١٧ق.
٤. ابن عبدالبر، يوسف، التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، مغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية، ١٣٨٧ق.
٥. ابن عبد الوهاب، عبدالرحمن، فتح المجيد بشرح كتاب التوحيد، مصدر: مكتبة الشاملة.
٦. ابن عثيمين، محمد، شرح الأربعين النووية، بی جا: دار الثريا، بی تا.
٧. أندلسی، ابن حزم، الفصل في الملل والأهواء والنحل، قاهره: مكتبة الخانجي، بی تا.
٨. باشمیل، محمد، كيف نفهم التوحيد، عربستان: الجامعة الإسلامية، چاپ دوم، ١٤٠٦ق.
٩. بخاری، محمد، صحيح البخاری، قاهره: دارالشعب، چاپ اول، ١٩٨٧م.
١٠. حدوشی، أبی الفضل عمر، كيف تفهم عقيدتك بدون معلم، المصدر: الشاملة الذهبية.
١١. حسان، أبو عمرو عبدالحكيم، التبيان في أهم مسائل الكفر والإيمان، المصدر: الشاملة الذهبية.
١٢. حلیمه، عبدالمنعم مصطفى، تنبيه الغافلين إلى حكم شاتم الله والدين، بی جا: بی نا، بی تا.
١٣. حلیمه، عبدالمنعم مصطفى، قواعد في التكفير، بی جا: بی نا، بی تا.
١٤. سبکی، تقی الدين، فتاوى السبكي، بی جا: دارالمعارف، بی تا.
١٥. شنقيطي، محمد امين، أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، بيروت: دارالفكر، ١٩٩٥م.
١٦. طبری، محمد، جامع البيان في تأويل القرآن، بی جا: مؤسسة الرسالة، چاپ اول، ٢٠٠٠م.
١٧. طویان، عبدالعزيز، جهود الشيخ محمد الأمين الشنقيطي في تقرير عقيدة السلف، عربستان: مكتبة العبيكان، ١٩٩٩م.
١٨. طيار، عبدالله، أركان الإسلام، بی جا: بی نا، بی تا.
١٩. علماء نجد، الدرر السننية في الأجوبة النجدية، بی جا: چاپ ششم، ١٩٩٦م.
٢٠. فضيل الكردي، حقيقت و مسائل و ارکان ايمان از دیدگاه اهل سنت و جماعت، بی جا: منهاج التوحيد، ١٣٩٥ش.
٢١. فيومي، أحمد، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، بيروت: المكتبة العلمية، بی تا.
٢٢. قاضي عياض، عياض بن موسى، الشفا بتعريف حقوق المصطفى، بی جا: دار الفكر، ١٩٨٨م.
٢٣. مروزی، محمد، تعظيم قدر الصلاة، مدينه: مكتبة الدار، چاپ اول، ١٤٠٦ق.
٢٤. نيشابوری، مسلم، صحيح مسلم، بيروت: دار احياء التراث العربي، بی تا.
٢٥. وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، الموسوعة الفقهية الكويتية، كويت: ١٤٠٨ق.